

پاسخ به دو پرسش از سوی مخاطبان

پرسش نخست: در مورد آنچه به عنوان نکته‌ای جدید و بدیع در تفسیر دوسویه و نقش آیات در فهم و تفسیر روایات مطرح شد، ملاحظه‌ای بدین مضمون عنوان شده است که: حسب آنچه در کتابی با نام: «وافی، مبانی و روش‌های فقه الحدیثی در آن»، اثر: محمدعلی میرجلیلی، منعکس شده است، مرحوم فیض کاشانی گاه از آیات قرآن برای تفسیر و فهم روایات استفاده کرده است! به این معنی که برخی بزرگان نیز به نکته یاد شده (تفسیر دوسویه) توجه داشته‌اند؛ که علاوه بر تفسیر قرآن به وسیله حدیث، گاه قرآن مفسر روایات واقع می‌شود!

در پاسخ باید گفت: آنچه در قالب نکته‌ای جدید و بدیع، با نام تفسیر و فهم دوسویه طرح شده است، با صرف تفسیر روایات به کمک آیات متفاوت است؛ در تفسیر دوسویه، سخن پیرامون فهمی دوسویه در خصوص یک آیه و یک روایت به صورت مشخص است. به عنوان نمونه و به طور خلاصه، روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و غیر آن (ر.ک: تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 194)، «لَهُوَ الْحَدِيثُ» در آیه ی *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ* (لقمان 6)؛ را به غنا تفسیر می‌کند. در عین حال همین آیه، به تفسیر روایت مزبور پرداخته و مفهوم و مراد از غنا را روشن می‌سازد؛ به گونه‌ای که یک آیه و یک روایت، به صورت طرفینی و هم زمان، هم مفسر است و هم مفسر! بنابراین آنچه به عنوان شاهد از کتاب وافی مرحوم فیض کاشانی بیان شده است، امری رایج و دارج بوده و مخصوص مرحوم فیض کاشانی هم نیست. کما اینکه تفاوت آن با فهم و تفسیر دوسویه روشن شد.

پرسش دوم: این سؤال ناظر به موضع ما پیرامون روایاتی است که دلالت بر تحریف قرآن کریم دارند. در این مورد باید گفت: مسأله تحریف و عدم تحریف قرآن، بسیار حائز اهمیت است. لکن در این زمینه بحث‌های فراوانی صورت پذیرفته و ادبیات زیادی شکل گرفته است؛ و در عین وجود سخنانی جدید در این زمینه (هر چند که زیاد هم نباشد)، اولویت ما در مباحث فلسفه تفسیر، پرداختن به این مسأله نخواهد بود؛ هر چند ممکن است در ضمن مباحث تفسیر، اشارتی به آن داشته باشیم.

گفتنی است: مرحوم میرزا حسین نوری در کتابی موسوم به «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» روایاتی در این باب (که عمدتاً ناظر به تحریف قرآن به نقصان است)، جمع‌آوری کرده است. در مقابل، آثار و تألیفات زیادی با عنوان کلی «عدم تحریف قرآن» به منصفه ظهور رسیده است. روایات یاد شده و مدّعی مزبور در آثاری چون کتاب «التمهید» اثر مرحوم آیت‌الله معرفت و کتاب «البیان» اثر مرحوم آیت‌الله خوئی و ... به تفصیل پاسخ یافته است. از جمله پاسخ‌ها این‌که: روایات مزبور یا اساساً روایت نیستند یا ضعف سندی دارند و یا دلالتی ندارند و یا این‌که از ناحیه اصحاب غلوّ وارد شده است. درنهایت و مبتنی بر ادله متقن، باور ما این است که: کتاب الله همین قرآنی است که در اختیار ماست و نه چیزی به آن افزوده شده و نه چیزی از آن کاسته شده است.

تعدد حقایق واژه های قرآن

تاکنون در ضمن فلسفه تفسیر، به مسائلی همچون ظرفیت شناسی قرآن، مرجعیت قرآن و اطلاقات قرآن و کتاب الله پرداخته‌ایم. مسأله مهم دیگری که در این مجال به صورت مختصر بدان خواهیم پرداخت عبارت است از: «تعدد حقایق واژه‌های قرآن» و این‌که: قرآن مورد بحث ما در معنای اول، تنها یک شیء و یک حقیقت نیست بلکه حقایق و اشیای متعدد است. به تعبیر دیگر: القرآن لیس شیئاً واحداً بل اشیاء. در ادامه ی این مسأله با اصطلاح ظهر و بطن و تاویل نیز تا حدودی آشنا خواهیم شد.

در این باره، در حدیثی منسوب به امام صادق علیه السلام وارد شده است که: «كَتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلنَّبِيِّينَ» (بحار، ج 89، ص 103)؛ این حدیث با همین مضمون، به امام حسین علیه السلام هم نسبت داده شده است (رک: بحار، ج 89، ص 20).

در تبیین مفردات روایت فوق باید گفت: در این حدیث با قرائن موجود، منظور از کتاب الله، همین قرآن است؛ قرآنی که توسط جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده و با لسان حضرت بیان شده و توسط کاتبان وحی نگاشته شده است؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم آن را جمع‌آوری کرده‌اند.

بر پایه این حدیث، قرآن چهار چیز است (القرآن علی أربعة أشياء): عبارت، اشارت، لطائف و حقائق. نکته مهم آن است که: از این چهار واژه و اصطلاح، به‌عنوان چهار شیء (أربعة اشیاء) نام برده شده است و نه لزوماً چهار

سطح یا چهار لایه! با این بیان، سخن در چهار چیز یا چهار حقیقتی است که هر کدام با دیگری تفاوت دارد. تا جایی که چهار هویت و ماهیت متفاوت شکل می‌گیرد. لذاست که: القرآن لیس شیئاً واحداً بل اشیاء.

با این مقدمه، توضیحات اندکی که حضرت برای رفع ابهام از این اصطلاحات کرده‌اند بدین قرار است: عبارت قرآن سهم عوام است و اشارت قرآن متعلق به خواص! منظور از عوامی که عبارت قرآن متعلق به ایشان است نیز (لزوماً) مردم عادی و احياناً بی‌سواد نیستند؛ بلکه بسیاری از مدعیان هستند که در همین رده می‌گنجند. چه بسا برخی مفسران، از آن جهت که تنها به عبارت و صرف و نحو و... در قرآن بسنده کرده‌اند، در زمره عوام جای می‌گیرند.

سطح بالاتر از عبارت قرآن، اشارات قرآن است که مربوط به خواص است. سوال این است که: منظور از اشارات چیست؟ در علم اصول از مصادیقی به عنوان دلالت اشاره یاد شده است؛ از جمله این که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام، با جمع فرازی از آیه 15 سوره احقاف یعنی: *وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا* با بخشی از آیه ۲۳۳ سوره بقره یعنی: *وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ*، چنین نتیجه گرفتند که حداقل مدت حمل شش ماه است! چرا که در آیه نخست، مجموع مدت زمان بارداری و شیردهی مادر، سی ماه عنوان شده است و در آیه دیگر مدت زمان شیردهی کامل (رضاع تام)، بیست و چهار ماه قید شده است. حاصل کسر 24 ماه از 30 ماه، 6 ماه است که حداقل مدت زمان حمل خواهد بود. حضرت امیر علیه‌السلام با این برداشت و استدلال قرآنی، دامان زنی را از تهمت پاک کرده و جان او را نجات دادند! در حال حاضر نیز در قوانین کشورهای اسلامی، کوتاه‌ترین مدت حمل شش ماه در نظر گرفته شده است.

پرسش این است که آیا به واقع چنین نمونه‌ای، مصداق «الإشارة للخواص» در کلام حضرت است؟ یا این که در اشارت، سطحی بالاتر از این مد نظر است؟ البته می‌توان گفت: قرار دادن دو فراز قرآنی در کنار یکدیگر و استنتاج گزاره‌ای سوم، در همان سطح نخست یعنی «عبارت» جای می‌گیرد. هر چند این چنین برداشتی از قرآن، خود از چنان لطافت و دقتی برخوردار است که از عهده هر کسی بر نمی‌آید. درنهایت، اصرار جازمی بر «اشارت» نبودن مثال بالا نداریم.

در ادامه حضرت لطایف قرآن را مختصاً اولیا دانسته‌اند؛ لطیف عبارت است از آنچه که: «خَفِي مَأْخُذُهُ»؛ آن چنان برداشت و درکی از قرآن که وقتی به قرآن نسبت داده و تبیین شود، بسیار مطبوع و لطیف و دل‌نشین خواهد بود؛ تا جایی که انسان را به تسلیم و پذیرش وا می‌دارد.

شاید بتوان آن دست مطالبی که در ماجرای ملاقات چند تن از بزرگان علمی وقت، با مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، از تفسیر آیات قرآن، میان ایشان گذشت را، به عنوان لطائف قرآنی یاد کرد!

واقعه‌ی یادشده توسط مرحوم سید محسن حکیم در کتاب «حقائق الاصول» (جلد ۱ صفحه ۹۵) نقل شده است که خلاصه آن بدین قرار است: یکی از اعظام (که مراد مرحوم نائینی است) می‌گوید: روزی به همراه برخی عالمان بزرگ، از جمله سید اسماعیل صدر رحمه‌الله‌علیه و میرزا حسین نوری رحمه‌الله‌علیه و سید حسن صدر رحمه‌الله‌علیه، در خدمت آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی بودیم که ایشان به مناسبت، آیه‌ی ۷ سوره‌ی حجرات *وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُم رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ...* را تلاوت کردند و سپس به تفسیر فراز *حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ...* پرداختند؛ بیان و برداشت ایشان چنان بدیع و جذاب بود که حاضران در مجلس (که خود از بزرگان علمی روزگار بودند)، ضمن پذیرش آن، از این که پیش از آن، خود بر چنین برداشتی واقف نشده‌اند، اظهار تعجب کردند. روز بعد نیز در محضر آن عالم بزرگ حاضر شدند و تفسیری جدید و بدیع از همان آیه‌ی قبل از وی شنیدند که همچنان پذیرش و تعجب ایشان را در پی داشت. این روند تا نزدیک به سی روز ادامه یافت و ایشان حدود سی معنای جدید و لطیف از آیه موردنظر بدست دادند! تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي...

مرحوم سید محسن حکیم ماجرای فوق را از قول یکی از اعظام مطرح کرده است؛ مرحوم آقای ستوده در ضمن نامه‌ای به مرحوم سید محسن حکیم، در مورد هویت این «بعض الأعظام» در نقل یاد شده پرسیده بودند؛ این جانب ضمن اطلاع از وجود چنین نامه‌ای، در آخرین ملاقاتی که با استاد مرحوم آقای ستوده داشتم، از پاسخ مرحوم حکیم به نامه‌ی یاد شده پرسیدم. ایشان فرمودند: مرحوم حکیم در جواب نامه مرقوم داشتند که: منظور از «بعض الأعظام» در ماجرای یاد شده آقای نائینی است. بر این اساس حکایت یاد شده دارای سند روشنی است و مرسل نیست. به این نحو که بنده با واسطه مرحوم آقای ستوده رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و ایشان نیز از آقای حکیم و آقای حکیم نیز از مرحوم نائینی نقل کرده‌اند (که با همین سند قابل انتقال به دیگران است).

در فراز بعدی از حدیث مزبور، حقایق قرآن به انبیا اختصاص داده شده است؛ قرآن حقایق و تکوینی دارد؛ از طرفی انبیا بدون شک باید از اولیا بالاتر باشند؛ آیا مراد از انبیا فقط کسانی هستند که دارای مقام نبوت‌اند؟ یا این که نبی و انبیا به معنای صاحب خبر از غیب، شامل امام معصوم نیز می‌شود؟ که در این صورت شاید شامل برخی علمایی که مقامی بالاتر از اولیا دارند نیز بشود. این گروه کسانی هستند که با حقایق قرآن ارتباط برقرار

می‌کنند؛ از این رو ممکن است دارای ولایت تکوینی بوده و مثلاً با ذکر بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کارهایی (و تصرفاتی) انجام دهند!

هرچند آنچه به اختصار در تبیین حدیث یاد شده گذشت، متکی به شواهد و استناداتی است، با این حال ادعا این نیست که بهترین بیان همین بیان است.

آشنایی با سه نهاد ظهر و بطن و تأویل

در ادامه ی چهار نهاد ذکر شده یعنی عبارت و اشارت و لطایف و حقایق، لازم است با سه اصطلاح دیگر یعنی ظهر و بطن و تأویل نیز در این مسأله آشنا شویم. این سه کلمه در نصوص دینی استعمالاتی دارند. (از جمله برای ملاحظه استعمال بطن، به ج 27 وسائل الشیعة می توان رجوع کرد و کلمه تأویل در خود قرآن هم استعمال شده است).

در روایتی فضیل بن یسار از امام باقر علیه‌السلام از ظهر و بطن قرآن می پرسد: «عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنْ الْقُرْآنِ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ» (بصائر الدرجات، ج 1، ص 196). در این روایت سه عنوان ظهر و بطن و تأویل به کار رفته است. لکن در نهایت تنها با دو نهاد مواجهیم: ۱. ظهر ۲. بطن یا تأویل.

مراد از ظهر همان چیزی است که نازل شده و از قرآن ظاهر و آشکار است و فهمی از آن در دست هست. گاه حادثه‌ای رخ داده و سبب نزول آیه ای شده است. نظیر این که درباره‌ی جنگ احد آیاتی نازل شده است و این همان تنزیل است.

اما بطن قرآن عبارت است از تأویل قرآن. در خصوص تأویل سه نظر وجود دارد: **1.** برخی مراد از تأویل را تحقق بیرونی واقعه یا آیه می‌دانند و نه تفسیر و ترجمه آن. به‌عنوان نمونه در آیات ابتدائی سوره روم سخن از شکست روم از ایران است و این که در آینده‌ای نه چندان دور روم بر ایران غلبه خواهد کرد. *عَلَيْتِ الرُّومُ* فی أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ* تحقق و رخداد این امر در عالم خارج، برابر با تأویل آیه است. چنان که همین طور هم شد. برای مثال می‌توان گفت: اگر آنچه در عالم رؤیا و خواب مشاهده شده، خود آن یا مشابه آن در عالم خارج تحقق یابد، باید گفت آن خواب تأویل شده‌است؛ و این غیر از تعبیر و ترجمه و تفسیر است. **2.** برخی تأویل را از سنخ ترجمه و تفسیر می‌دانند. **3.** برخی مراد از تأویل را اعم از ترجمه و تفسیر و تحقق خارجی گرفته‌اند.

آنچه به نظر صحیح می‌رسد آن است که مراد از تأویل همان معنای اول باشد؛ به این ترتیب در روایت مزبور ظهر قرآن به عبارت قرآن مربوط شده و بطن قرآن به عالم خارج. اگر این روایت را بپذیریم به مبنای روشنی در خصوص این سه نهاد دست می‌یابیم. اما سوال این است که: آیا حدیث مزبور معارضی دارد یا خیر؟ این حدیث با سایر ادله سازگاری داشته و با آن‌ها قابل جمع است یا خیر؟

در حدیث دیگری از امام باقر علیه‌السلام وارد شده است که: «ظَهَرُ الْقُرْآنِ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمْ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ» (بحار، ج 89، ص 94؛ بحار از تفسیر عیاشی نقل کرده)؛ در این حدیث که در آن ایجاد رابطه میان ظهر و الّذین... و بطن با الّذین...، بدون زحمت نیست، گو این که ظهر قرآن مربوط به زمان نزول و بطن قرآن در ارتباط با آینده و کسانی است که عملشان با مفاد زمان نزول آیات قرآن مطابقت دارد.

آنچه در مورد بطن می‌توان گفت این است که: بطن قرآن شامل لایه‌هایی غیر از ظاهر قرآن است. از منظر روایات (در ضمن این که وفاق کاملی در این باره ندارند) بطن به گونه‌ای تعبیر شده است؛ عرفا و فلاسفه نیز هر کدام به گونه‌ای بطن را معنا می‌کنند!

در نهایت در مورد هفت نهاد یادشده، خصوصاً در مورد بطن و اشارت و لطایف و حقایق، شاید نتوان تفسیر دقیق و جازمانه‌ای به دست داد. لکن آنچه مهم است این که: حیث اصلی و فرعی مباحث از یکدیگر تفکیک شده و مفسّر و فهم‌کننده قرآن، دچار عارضه بطن بافی، تفسیر به رأی بلکه تفسیر به اشتها و شهوت نشود؛ نکات دیگری در خصوص بطن وجود دارد که به جلسات آینده موکول می‌شود. الحمدلله رب العالمین.

خلاصه بحث:

در این گفتار ضمن پاسخ به دو پرسش، نکته موجود در فهم و تفسیر دوسویه قرآن و روایات، بار دیگر تبیین شد و بر اهمیت مسأله عدم تحریف قرآن تأکید شد و گفتیم: به ادله متقن باور ما این است که قرآنی که در اختیار ماست، نه چیزی به آن افزوده شده و نه چیزی از آن کاسته شده است. در مسأله بعدی از مسائل فلسفه تفسیر، تعدد حقایق واژه‌های قرآن و عنوان: القرآن لیس شیئاً واحداً بل اشیاء در ضمن روایتی طرح شد و با چهار اصطلاح ذکر شده در آن حدیث یعنی: عبارت و اشارت و لطائف و حقایق آشنا شدیم. در ادامه به مفهوم شناسی سه نهاد ظهر و بطن و تأویل و ذکر دو حدیث در ارتباط با آن، پرداختیم. سه دیدگاه در خصوص تأویل مطرح

شد. در نهایت با عنایت به وجود بطن در قرآن به معنای لایه هایی غیر از ظاهر قرآن، از پدیده بطن بافی و تفسیر به رأی و اشتها پرهیز داده شد.

کلمات کلیدی:

فلسفه تفسیر، تفسیر دو سویه، عدم تحریف قرآن، لهُو الحدیث، تعدّد حقایق واژه های قرآن، القرآن لیس شیئاً واحداً بل اشیاء، کتاب الله علی أربعة اشیاء، عبارت، اشارت، لطائف، حقایق، دلالت اشاره، حمله و فصاله ثلاثون شهراً، ملافتحعلی سلطان آبادی، حَبِّ الیکم الایمان، ظهر، بطن، تأویل، ظهره تنزیله و بطنه تأویله، دیدگاه ها در تأویل، بطن بافی، تفسیر به رأی، تفسیر به اشتها.